

امام صادق (علیه السلام) و قیام های زمان

<?xml encoding="UTF-8?">



مقدمه

در راستای فلسفه وظیفه الهی، ائمه علیهم السلام برای تحقق حکومت اسلامی جدیت و تلاش فراوانی داشتند. امام صادق (ع) علاوه بر نهضت علمی و فکری که در جامعه ایجاد نمود؛ اهتمام خاصی به نظام رهبری و امامت اصیل اسلامی داشت. حمایت های پیدا و پنهان امام صادق (ع) از نهضت های اصیل و عدم همکاری آن حضرت با قیام ها نشان دهنده مواضع دقیق و الهی امام در برابر حکومت های سیاسی زمان است.

الف- قیام زید بن علی (ع)

اینک به ارزیابی نقش امام صادق (ع) در برابر قیام های معاصر وی می پردازیم. زید، فرزند امام زین العابدین (ع) مردی عابد، انسانی پرهیزکار، فقیهی شجاع و سخاوتمند بود. (1) زید به قصد شکایت از فرماندار مدینه، خالد بن ولید بن عبدالملک بن حرث راهی شام شد. هشام نه تنها به شکایت او توجهی نکرد، بلکه به او اهانت نمود و دستور داد او را به مدینه بازگردانند. زید می گوید: من در مجلس هشام بودم که به رسول گرامی اسلام اهانت شد. اما هشام هیچ گونه عکس العملی از خود نشان نداد. بدین خاطر اگر جز یک نفر همراه نداشته باشم قیام خواهم کرد. (2) زید به کوفه برگشت و سپاهی تشکیل داد و با استاندار عراق، یوسف بن عمر ثقفی درگیر شد و سرانجام به شهادت رسید. درباره قیام زید روایاتی از امام صادق (ع) رسیده است که بیانگر حمایت آن حضرت از قیام اوست. اینک بخشی از این روایت ها را نقل می کنیم:

1- امام صادق (ع) فرمود: «فانظروا علی ای شی تخرجون لاتقولواخرج زید فان زیدا کان عالما و کان صدوقا و لم يدعکم الی نفسه وانما دعاکم الی الرضا من آل محمد (ص) و لو ظفر لوفی بما دعاکم الیه.»؛ نگاه کنید که با چه هدفی قیام می کنید. نگویید زید خروج کرد. زید دانشمند و بسیار راستگو بود و مردم را به سوی خویش نمی خواند، بلکه به برگزیده آل محمد (ص) دعوت می کرد و اگر پیروز می شد به آنچه مردم را بدان دعوت می نمود، وفا می کرد. (3)

زید بن علی فرمود: در هر زمان مردی از ما، اهل بیت علیهم السلام وجود دارد که خدا به وسیله او بر مردم احتجاج می کند. حجت این زمان فرزند برادرم، جعفر بن محمد (ع) است. هرکس او را پیروی کندگمراه نمی شود و مخالف او هدایت نمی یابد. (4)

2- امام رضا (ع) می گوید: پدرم فرمود: امام صادق (ع) فرمود: خدارحمت کند عمویم زید را! او به برگزیده آل محمد دعوت می نمود و اگر پیروز می شد به آن وفا می کرد. او در رابطه با نهضت خویش بامن مشورت نمود. به او گفتم: اگر می خواهی به دار آویخته شوی قیام کن. امام رضا (ع) می گوید: پدرم فرمود: هنگامی که زید از محضر امام صادق (ع) خارج شد، امام فرمود: «ویل لمن سمع واعیثه فلم یجبه»؛ وای بر کسی که ندایش را بشنود و او را همراهی و اجابت نکند. (5)

3- ابن سیابه می گوید: امام صادق (ع) به من هزار دینار داد و فرمود: این ها را در میان فرزندان کسانی که همراه زید به شهادت رسیده اند، تقسیم کن. (6)

4- فضیل، یکی از سپاهیان زید می گوید: خدمت امام صادق (ع) رسیدم. حضرت فرمود: آیا تو در جنگ با شامیان همراه عمویم بودی؟

گفتم: بله، حضرت فرمود: چه قدر از آنان را کشتی؟ گفتم: شش نفر.

حضرت فرمود: شاید دچار شک گشته ای؟ پاسخ دادم: اگر شک داشتم که آنان را نمی کشتم. حضرت فرمود: خدا مرا در ثواب خون های آنان شریک سازد. به خدا قسم! عمویم زید و اصحابش جزء شهدا هستند. مانند علی بن ابی طالب (ع) و اصحاب او. (7)

مرحوم مجلسی می نویسد: اگرچه اخبار درباره زید مختلف است اما بیش ترین اخبار بیانگر این است که او به خاطر انتقام جویی از قاتلان امام حسین (ع) و امر به معروف و نهی از منکر قیام نمود و به برگزیده آل محمد (ص) دعوت می نمود. من در کلام دانشمندان شیعه نظری در مخالفت آن چه گفته شد، ندیدم. (8)

ب- قیام محمد نفس زکیه

سلطنت بنی امیه پس از هلاکت ولید بن یزید بن عبدالملک رو به ضعف گذاشت. عده ای از بنی هاشم و عباسیان مثل منصور دوانیقی و برادرانش، سفاح و ابراهیم، و عبدالله محض و پسرانش، محمد و ابراهیم در «ابواء» جمع شدند و توافق کردند که فردی را به عنوان کاندیدای خلافت برگزینند. عبدالله محض از میان جمع

برخاست و از آن ها خواست که با فرزندش، محمد، معروف به «نفس زکیه» بیعت نمایند. عبدالله محض فرزند حسن مثنی نوه امام مجتبی (ع) است و مادرش فاطمه، دختر امام حسین (ع) است. به همین جهت به «محض» لقب یافته است. فرزندش، محمد به خاطر زهد و عبادت فراوان به «نفس زکیه» شهرت یافته است. چون در میان شانه های او خالی سیاه بود، برای عده ای از جمله پدرش این گمان پیدا شده بود که او همان مهدی امت است که در روایات بدان خبر داده شده است. بدین سبب مردم با او بیعت کردند و سپس فردی را راهی خانه امام صادق (ع) نمودند تا آن حضرت در جلسه حضور یابد و با محمدنفس زکیه بیعت کند. امام صادق (ع) در جمع آنان حضور یافت و پس از شنیدن سخنان عبدالله محض، فرمود: اگر فکر می کنی فرزندت مهدی است این طور نیست. «و ان كنت انما تريد ان تخرجه غضبا لله وليامر بالمعروف و ينه عن المنكر فانا والله لا تدعك فانت شيخنا و نبایع ابنك فی هذا الامر»؛ و اگر تصمیم داری که به خاطر خدا و امر به معروف و نهی از منکر از او بخواهی قیام کند، به خداسوگند! تو را تنها نخواهیم گذاشت. تو بزرگ خاندان ما هستی و بافرزندت بیعت می کنیم. (9)

در این روایت، حضرت از همان آغاز بر اصالت هدف و الهی بودن نهضت نفس زکیه تاکید می ورزید و حمایت از آن را به عنوان یکی از اصول سیاسی حرکت خویش اعلام می دارد.

پیشنهاد ابومسلم و ابوسلمه

«ابراهیم امام و منصور دوانیقی» ابوالعباس سفاح از نوادگان عباس، عموی پیامبر (ص) است. آنان حرکتی سری را بر ضد بنی امیه سامان دادند. ابراهیم امام، رهبر قیام ابومسلم را انسانی شجاع و کارآمد و با استعداد می یابد و او را به خراسان اعزام می کند و او توصیه می کند که بدون نام بردن از فردی، مردم را به «الرضا لال محمد»؛ برگزیده آل محمد (ص) دعوت کند. امام صادق (ع) ابوسلمه که بعد به وزیر آل محمد شهرت یافت. را به کوفه فرستاد و خود در ناحیه شامات فعالیت می کرد. بدین ترتیب آن حضرت نبض حرکت های ضد اموی را به وسیله کارگزاران خویش در دست گرفته بود. مدتی بعد، ابراهیم امام توسط مروان زندانی و کشته می شود و رهبری نهضت طبق وصیت ابراهیم امام، در اختیار سفاح و دیگربرادرانش قرار می گیرد. (10)

ابوسلمه توسط محمد بن عبدالرحمن، نامه هایی برای امام صادق (ع) و عبدالله محض می فرستد و به پیک های خود دستور می دهد که هیچ کدام از آن ها از نامه ای که برای دیگری فرستاده شده است، اطلاع پیدانکند. آن حضرت در آن نامه ها حمایت خود را از خلافت آنان اعلام می دارد. ابومسلم دو نامه به حضور آن حضرت می فرستد و در نامه دوم می نویسد: هزار جنگجو در اختیار من است. به انتظار فرمانت هستیم. (11) امام صادق (ع) به او پاسخی نمی دهد.

سؤال: چرا امام صادق (ع) به این پیشنهادها جواب مثبت نداد و از زمینه های خلافت و نیروها استفاده نکرد؟

الف) عدم صداقت و خلوص پیشنهاد دهندگان

ابو سلمه علاوه بر امام صادق (ع) ، برای عبدالله محض هم نامه نوشت. این کار او دلیل این است که وی در دعوت خود صداقت نداشت.

زیرا اگر نامه او به امام صادق (ع) براساس ایمان و اعتقاد به آن حضرت بود، چگونه از فرد دیگری نیز دعوت کرد؟ جواب امام صادق (ع) روشنگر همین جهت است. وقتی حامل نامه، محمد بن عبدالرحمن بن اسلم به امام صادق (ع) نامه ای از طرف شیعه شما، ابوسلمه آورده ام. آن حضرت فرمود: «و ما انا و ابوسلمه و ابوسلمه شیعه لغیری»؛ مرا با ابو سلمه چه کار؟ او از شیعیان من نیست. نامه رسان تقاضای جواب می کند. امام صادق (ع) نامه را آتش می زند و می فرماید: جواب نامه همین است. سپس آن حضرت شعری از کمیت بن زید خواند: ایا موقدا نارا لغرک ضوءها و یا حاطبا فی غیر حبلک تحطب ای روشن کننده آتشی که دیگری از نورش استفاده می برد! هیزم جمع کرده ای اما روی ریسمان دیگری ریخته ای و دیگری جمع می کند و می برد. (12)

شهید مطهری در این باره می نویسد: «قدر مسلم این است که این شعر می خواهد منظره ای را نشان دهد که یک نفر زحمت می کشد و استفاده اش را دیگری می خواهد ببرد. حال یا منظور این بود که ای بدبخت ابوسلمه! این همه زحمت می کنی استفاده اش را دیگری می برد و تو هیچ استفاده ای نخواهی برد و یا خطاب به مثل خودش بود اگر درخواست ابوسلمه را قبول کند یعنی این دارد ما را به کاری دعوت می کند که زحمتش را ما بکشیم و استفاده اش را دیگری ببرد.» (13)

ابومسلم در نامه ای به امام صادق (ع) نوشت: من مردم را به دوستی اهل بیت پیامبر (ص) دعوت می کنم. کسی برای خلافت بهتر از شما نیست.

امام صادق (ع) در پاسخ نوشت: «ما انت من رجالی و لا الزمان زمانی»؛ نه تو از یاران من هستی و نه این زمان، زمان من است. (14)

امام صادق (ع) بدین وسیله عدم صداقت آنان را گوشزد نمود و بی اعتمادی خود را نسبت به آنان اعلام داشت. در سخن دیگری از آن حضرت نیز همین مطلب آمده است. معلى ابن خنیس می گوید: در زمانی که پرچم های سیاه بر افراشته شده بود و هنوز بنی عباس به خلافت نرسیده بود، نامه هایی از عبدالسلام ابن نعیم، سریر و تعداد دیگری خدمت امام صادق (ع) بردم. آن ها نوشته بودند:

«قد قدرنا ان یول هذا الامر الیک فما تری قال فضرِب بالکتب الی الارض ثم قال اف اف ما انا لهؤلاء بامام»؛ ما

موقعیت را برای خلافت شما مساعد می بینیم. نظر شما چیست؟ امام صادق (ع) نامه ها را به زمین کوبید و فرمود: زهی تاسف و افسوس! من امام و پیشوای آن ها نیستم. (15)

ب) نداشتن یاران مخلص

وجود یاران وفادار و همراه یکی از شرایط موفقیت رهبران در اجرای برنامه های خویش است.

امام صادق (ع) شیعیان خود را خوب می شناخت و می دانست که بیشتر آن ها مرد میدان خطر نیستند.

مامون رقی می گوید: خدمت آقا، امام صادق (ع) بودم که سهل بن حسن خراسانی وارد شد و به آن حضرت گفت: شما مهر و رحمت دارید.

شما اهل بیت (ع) امامت هستید. چگونه از حق خویش باز ایستاده اید، با این که صد هزار شمشیرزن آماده به رکاب در خدمت شما هستند.

آن حضرت فرمود: خراسانی! بنشین! سپس به کنیز خود فرمود:

«حنیفه!» تنور را آتش کن. کنیز تنور را گرم کرد. آن گاه امام فرمود: خراسانی! برخیز و در تنور بنشین! خراسانی گفت: آقای من!

مرا با آتش مسوزان و از من بگذر! آن حضرت فرمود: گذشتم. در این حال «هارون مکی» که کفش های خویش را به دست گرفته بود، وارد شد و سلام کرد. امام فرمود: کفش های خود را زمین بگذار و داخل تنور بنشین! هارون بدون معطلی وارد تنور شد. امام صادق (ع) با سهل بن حسن خراسانی مشغول صحبت شد. مدتی بعد، امام به او فرمود: برخیز و به داخل تنور نگاه کن! خراسانی می گوید: برخاستم و به داخل تنور نظر افکندم. هارون در داخل تنور چهارزانو نشسته بود. مدتی بعد او از تنور بیرون آمد و به ما سلام کرد. امام فرمود: در خراسان چند نفر مثل این مرد دارید؟ خراسانی گفت: به خدا قسم! یک نفر هم نیست. امام فرمود: «اما انا لا نخرج فی زمان لا نجد فیه خمسه معاضدین لنا نحن اعلم بالوقت»؛ بدان! ماهنگامی که پنج نفر یاور و پشتیبان نداشته باشیم قیام نمی کنیم.

ما نسبت به زمان قیام داناتریم. (16)

سدیر می گوید: به امام صادق (ع) گفتم: چه چیز شما را از قیام بازداشته است؟ امام فرمود: مگر چه شده

است؟ سدیر گفت: دوستان، شیعیان و یاوران شما زیاد است. به خدا سوگند! اگر امیرالمؤمنین این مقدار یاور داشت کسی طمع در خلافت نمی کرد. امام فرمود:

یاوران من چند نفرند؟ سدیر گفت: صد هزار نفر. امام فرمود:

صد هزار! او گفت: بله. بلکه دویست هزار. امام فرمود: دویست هزار! سدیر گفت: آری. بلکه نصف دنیا. امام

سکوت کرد. سدیر گوید: راهی سرزمین «ینبع» شدیم. امام در میان راه چشمش به جوانی افتاد که چند راس

بزغاله را می چراند. فرمود: اگر تعداد شیعیان من به عدد این بزغاله ها بود از قیام و نهضت باز نمی ایستادم.

سدیر می گوید: بزغاله ها را شمارش کردم. بزغاله ها هفده راس بودند. (17)

ابوسلمه از امام صادق (ع) ناامید می گردد و طبق دستور به خانه عبدالله محض می رود و نامه دوم را به او می

رساند. عبدالله خوشحال می شود و صبحگاهان به خانه امام صادق (ع) می رود. عبدالله به امام صادق (ع) می

گوید: ابوسلمه نوشته است که همه شیعیان مادر خراسان آماده قیام هستند و از من خواسته است که خلافت

رابپذیرم. امام به عبدالله فرمود: «متی کان اهل خراسان شیعه لک انت بعثت ابامسلم الی خراسان و انت امرته بلبس السواد و هولاءالذین قدموا العراق انت کنت سبب قدومهم... و هل تعرف منهم احدا؟» چه زمانی اهل خراسان شیعه تو بودند؟! آیا تو ابو مسلم را به آن جا فرستادی؟! آیا تو به آن ها دستور دادی لباس سیاه بپوشند؟! آیا این ها که برای حمایت از بنی العباس از خراسان آمده اند تو آن ها را به این جا آورده ای؟! آیا کسی از آنان رامی شناسی؟!» (18)

ج) ثمربخش نبودن پیشنهاد

انسان های دنیا طلب زمانی از رهبران و همکاران خویش روی برمی گردانند که احساس کنند دنیایشان در خطر است. دوستداران بنی عباس و فرماندهان آن ها مانند ابومسلم به ابوسلمه بدگمان شده بودند و دیگر نمی خواستند او را در جمع خویش ببینند. ابومسلم چند بار به سفاح سفارش می کند که ابو سلمه را از بین ببرد. ابوسلمه که بی مهری ها را احساس کرده بود، فکر می کند که با گرایش به امام صادق (ع) و یا عبدالله محض، و تغییر خلافت بهتر می تواند به اهداف دنیایی خویش دست یابد. او غافل بود از این که کاملاً تحت نظر و نقشه قتل او آماده شده بود. قبل از آن که نامه عبدالله محض به ابوسلمه برسد، یاران سفاح با طرحی که آماده کرده بود، ابومسلم در بین راه به او شییخون می زنند و او رامی کشند. (19)

ابومسلم نیز به سرنوشت ابوسلمه گرفتار می شود و به دست سفاح، خلیفه عباسی کشته می شود. تمام فعالیت های ابومسلم را ابوسلمه به وسیله جاسوسان کنترل می کرد. به همین جهت پیشنهاد و همراهی با آنان نمی توانست تضمین کننده پیروزی بوده باشد. بدین خاطر بود که امام صادق (ع) حتی از پاسخ کتبی به ابوسلمه خود داری کرد و نامه او را سوزانید.

سفاک بودن ابومسلم و ابوسلمه

ابراهیم امام، رهبر نهضت عباسیان دروصایای خویش به ابومسلم می گوید: نسبت به هرکس که شک کردی و در کار هرکس که شبهه نمودی او را به قتل برسان. اگر توانستی در خراسان یک نفر عرب زبان هم باقی نگذاری، چنین کن. (20)

«یافعی» درباره ابومسلم می گوید: او حجاج زمان خود گردید و درراه استقرار حکومت عباسیان مردم بی شماری

را کشت. (21)

شهید مطهری نیز می نویسد: البته ابومسلم سردار خیلی لایقی است، به مفهوم سیاسی، ولی فوق العاده آدم بدی بوده؛ یعنی یک آدمی بوده که اساساً بویی از انسانیت نبرده بوده است. ابومسلم نظیر حجاج بن یوسف است... ابومسلم را می گویند: ششصد هزار نفر آدم کشته. به اندک بهانه ای همان دوست بسیار صمیمی خودش را می کشت و هیچ این حرفها سرش نمی شد که این ایرانی است یا عرب که بگوییم تعصب ملی در او بوده است. (22)

بنابراین امام صادق (ع) نمی توانست به ابو مسلم جواب مثبت بدهد و او را یار و همراه خویش بداند. هدف امام صادق (ع) اجرای حق و عدالت و رعایت حقوق الهی و انسانی بود. آن حضرت خواستار حکومتی همچون جد بزرگوارش، امام علی (ع) بود که در آن، جایگاهی برای این گونه جنایتکاران نبود. آن چه در تحلیل و بررسی عدم پاسخ گویی امام صادق (ع) به پیشنهاد خلافت گفته شد، براساس شرایط و موقعیت های اجتماعی آن روز بود.

اما افزون بر آن ها سخنان امام صادق (ع) است که از راه علم امامت خویش، از وقوع این تحولات خبر داده بود. آن حضرت می دانسته که خلافت به «سفاح» عباسی می رسد. در این زمینه روایات متعددی وجود دارد. در یکی از آن ها آمده است: عبدالله محض می گوید: پسر من همان مهدی است. او از مردم می خواهد که برای سقوط خلافت اموی با او بیعت کنند. امام صادق (ع) فرمود: فرزندت مهدی نیست. سپس امام با دست خود به پشت ابوالعباس سفاح زد و فرمود: این و برادرانش به خلافت خواهند رسید. (23)

در روایت دیگری آمده است: ابوجعفر منصور از امام صادق (ع) سؤال کرد: آیا خلافت به من می رسد؟ حضرت فرمود: «نعم ا قوله حقا» بلی. آنچه می گویم به حقیقت خواهد پیوست. (24)

پی نوشت ها :

- 1- ارشاد، مفید، ص 251.
- 2- بحارالانوار، ج 46، ص 192.
- 3- وسائل الشیعه، ج 11، ص 35، باب 13، ابواب جهاد العدو.
- 4- بحارالانوار، ج 46، ص 173، باب احوال اولاد علی بن الحسین (ع) .
- 5- وسائل الشیعه، ج 11، ص 38، باب 13، ابواب جهاد العدو.
- 6- بحارالانوار، ج 46، ص 170.
- 7- همان، ص 171.
- 8- مرآه العقول، ج 4، ص 118.
- 9- بحارالانوار، ج 47، ص 278.
- 10- سیری در سیره ائمه اطهار (ع) ، ص 119.
- 11- مروج الذهب، ج 3، ص 268.
- 12- همان.
- 13- سیری در سیره ائمه اطهار (ع) ، ص 127.

- 14- الامام الصادق (ع) ، اسدحيدر، ج 1، ص 43.
- 15- وسائل الشيعه، ج 11، ص 37، باب 13، جهادالعدو.
- 16- بحارالانوار، ج 47، ص 123.
- 17- الكافي، ج 2، ص 242، كتاب الايمان و الكفر، فى قله عددالمؤمنين.
- 18- مروج الذهب، ج 3، ص 269.
- 19- همان، ص 285.
- 20- سيره پيشوايان، ص 388.
- 21- همان.
- 22- سیری در سیره ائمه اطهار (ع) ، ص 122.
- 23- بحارالانوار، ج 47، ص 278.
- 24- همان، ص 120.